

www.mahdi313-s.org



سیده مهرانگیز اشرف پور

بسم الله الرحمن الرحیم

تو را من چشم در راهم: مجموعه ای از بی تابی ها و چشم انتظاری ها

نویسنده:

مهرانگیز اشرف پور

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تو را من چشم در راهم: مجموعه ای از بی تابی ها و چشم انتظاری ها

مشخصات کتاب

سرشناسه : اشرف پور، مهرانگیز، - ۱۳۴۷

عنوان و نام پدیدآور : تو را من چشم در راهم: مجموعه ای از بی تابی ها و چشم انتظاری ها/ مهرانگیز اشرف پور

مشخصات نشر : تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(علیه السلام)، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ص ۴۸

شابک : ۹۶۴-۷۴۲۸-۱۷-۰ ؛ ۹۶۴-۷۴۲۸-۱۷-۰

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

موضوع : محمدبن حسن(ع)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - -- شعر

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : PIR۷۹۵۳/ش ۳۸۵ت ۹ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی : ۱فا۸/۶۲الف ۵۵۴ت ۱۳۸۱

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۷۵۸۰

ص:۱

اشاره

تو را من چشم در راهم

مؤلف: سیّده مهرانگیز اشرف پور

ناشر/ بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ/ سوم، تابستان ۹۰

شمارگان/ دو هزار نسخه

صفحه آرا/ عباس فریدی

لیتوگرافی/ ترام اسکنر

بها/ ۱۲۰۰ تومان

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا / کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان

ص.پ: ۱۱۹– ۳۷۱۳۵ / تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / تلفن:۵ -۸۸۹۹۸۶۰۱ / فاکس: ۸۸۹۹۸۶۰۷ /ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

WWW.IMAMMAHDI-S.COM

info@imammahdi-s.com

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۱۷-۰

ص:۲

به نام حضرت حق

وقتی دردهای ناگفتنی دلها را می فشرد و زبان، یارای سخن نمی یابد، قلم به فریادرسی می آید؛ مجرایی تازه برای دل باز می کند و حرف هایش را با زیباترین کلمات به روی کاغذ می آورد تا به آنها نقشی ماندگار بخشد.

کلام چیست چه نیروست در معانی صوت

که رام کس چو شود لشکری است بی حدوسر!

و اینک این چند سطر، یادگاری از دلهای بی تاب و چشم های منتظری است که هر صبح و شام چشم به راه آن عزیز سفر کرده اند؛ چشم به راه مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف. آری، چشم و دلی که هرازگاهی با زیارتی عارفانه و یا زمزمه ای عاشقانه، به محضر آن بزرگ، عرض ارادتی خالصانه می نماید.

این مجموعه شاید بتواند زبان حال مؤمنان مشتاقی باشد که در زمان غیبت آن امام بی مثال با ترنّم زیارات و ادعیه مخصوص آن معصوم، آتش درون خود را اندکی التیام می بخشند. ترجمه بخش هایی از این ادعیه و زیارات را عیناً و بخش هایی از آن را به صورت آزاد در این شُکرها و شِکوه های ادبی آورده ام.

در این مجموعه که شامل چهل اثر ادبی است؛ علاوه بر اشعار خودم که با تخلّص «لاله» آمده است، اشعار برخی شاعران گذشته و معاصر نیز مانند حافظ، سعدی، فیض کاشانی، فریدون مشیری، مهرداد اوستا، مشفق کاشانی و... دیده می شود که آنها را با علامت «» مشخص نموده ام.

امیدوارم این مجموعه با تمام کاستی هایی که دارد مورد قبول و عنایت امام عصر ــ روحی و ارواح العالمین له الفداه ــ و استفاده دوستدارانش قرار گیرد.

«تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!»

سیده مهرانگیز اشرف پور/ (لاله)

قم/ تابستان ۸۱

ص:۳

برای مولایم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱

تو را من چشم در راهم

نه شب هنگام

که صبح و نیمروزم نیز از یاد تو سرشار است

به هنگامی که درب فجر از شام سیاهم باز می گردد

به گلخند نگاهت با سحر همراز می گردد،

تو را می خوانم و با خویش می گویم:

تو را من چشم در راهم

£

به هنگامی که باغ صبحدم پر می شود از خنده خورشید

و صدگل می شکوفد از نگاه مهربان او

به یادت سخت می گریم

تو خورشید دل افروزی

خدا را، از چه پنهان مانده ای

در ابرهای تیره ایام

چرا این غنچه های تنگ دلهامان،

ز گرمای نگاهت، سخت محرومند؟

£

تو را من چشم در راهم

نه شب هنگام

که صبح و نیمروزم نیز از یاد تو سرشار است

به هنگامی که روزم، چادر شب می کشد بر سر

و لبریز از سکوت و سرد می گردد

من از هجر تو بی تابم

امید جان خسته، روشنای آب و مهتابم!

من از بی تو نشستن سخت دلتنگم

پریشانم!

کجایی تا که از دیدار یار خود

بریزم شهد آرامش به کام بیقرار خود؟

کجایی ای چراغ روشن شبهای ظلمانی؟

بر این زندان سرد و تیره ایام

بتاب ای جان جانها

آفتاب روشن دلها

«تو را من چشم در راهم...»

£

«لاله»

۲

سلام بر او که هر شب چشمه ها داستانش را با مهتاب زمزمه می کنند

تا گوش صبحدم ماجرایش را بشنود و بامداد را با یاد او آغاز کند

سلام بر او که نوای دلنشین تهلیل و تکبیرش زیباتر از نشیدِ هزاردستان،

صفای عالم امکان را هزار چندان کرده است.

سلام بر او که سیمای آسمانی، و شکوه نگاه روحانی اش، اهل جهان را در فراخنای مکان بر لب جویبار زمان به انتظار می نشاند

تا هیچ لحظه ای از ترنّم موسیقی نامش خالی نباشد.

سلام بر مهدی!

و سلام بر زمزمه گران نام مقدسش!

£

سلام بر مهدی

هادی وادی عشق و ایمان

سلام بر او که چشمه ها حدیث آمدنش را با مهتاب گفته اند

سلام بر او که بامداد با یاد او آغاز می شود و شامگاهان با نام او پایان می پذیرد.

سلام بر او که نوای دلنشین تهلیل و تکبیرش آوای هزاردستان را به فراموشی می سپارد.

و ترنّم باران و بهاران را با خویش دارد.

سلام بر او که سیمای آسمانی و شکوه نگاه روحانی اش جان جهانیان را به التهاب می کشاند

و عقل دوراندیش را در حصار حیرت می نشاند.

«کدام جمله تو را وصف می تواند گفت

تو خود کتاب خودی، بهترین کلام تویی»

و سلام بر زمزمه گران نام مقدس او باد.

£

۳

وقتی بامداد نمیه شعبان، سر از افق لحظه ها برداشت،

شوق دیدارت را در سینه ها انباشت

و هوای نرگس مستت ما را بر آن داشت تا در خیال گردش چشمت، دیده از غیر فرو بندیم

وقتی طراوت نوبهار و گرمی آفتاب و صفای چشمه مهتاب از توست،

کدامین چشم است که تمنّای اشراقت را نکند؟ که سراسر آفاق پر از زمزمه های محبّت توست و اگر نه چنین بود، هیچگاه نیلوفران، سر از تالاب آیینه گون صبح بر نمی آوردند؛ نرگس ها نمی روییدند و شب بوها، هوای دل انگیز شامگاهی را عطرآگین نمی کردند.

ای دلیل بودن!

ای امید زیستن!

ای امام عصر!

می دانم که تو نیز درد کهنم را می دانی

و زمزمه بی سخنم را می شنوی و پر زدن مرغ دلم را در هوایت می بینی

می بینی که شدّت اشتیاق و طول فراق دامان شکیب از من ربوده است.

«باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش

وین سوخته را محرم اسرار نهان باش»

£

۴

مهدی جان!

دیری است که چشمانمان همچون ستارگان شبهای انتظار، به راه تو نشسته است و بلور دلهایمان به سنگ فراق تو شکسته است.

اشک مهتاب گونمان دامن دریا گرفت

و آه شبرنگمان از هفت آسمان گذشت

غم دل را با که بگوییم که دادخواهی جز تو نمی یابیم

مولای من!

هر چند انتظار دیدارت سنگین و شیرین است

اما ترسم این که وسعت این هجران، در عمر کوتاهم نگنجد

و مرگ، بین من و تو فاصله افکند

و هم اینک، عاجزانه از تو می خواهم تا اگر بدین گونه بود،

مرا نیز برای درک لحظه ظهورت، به حضور فراخوانی

ای امام عصر!

ما را در زمره دوستدارانت بپذیر و چشم اشکبارمان را در فراقت ببین

و به زمزمه انتظارمان گوش فرا دار.

«شکوه های انتظارم روز و شب

می زند بر جان شرارم روز و شب

با خیالت ای جلال شور و عشق

روز و شب را زنده دارم روز و شب

همسفر با کاروان اشک و آه

راه خونین می سپارم روز و شب

ص:۸

آرزوها کاروان در کاروان

بگذرد از هر کنارم روز و شب

روز و شب را روز و شب در خون کشد

ناله های بیقرارم روز و شب»

£

۵

گل، با کرشمه

بلبل، با نغمه

و باد با همهمه، همه از تو می گویند

از ملك تا ملکوت

با فریاد یا سکوت، راز توست که تکرار می شود

ای هم نفس صبح نوبهار!

بیا که باغ در انتظار گلخند تو، هزار شکوفه رنگین نثار می سازد

و ابر رأفت و رحمت، به شوق تو بر دشت می بارد

سحر، از شبْ گیسوی تو پدیدار می شود

و گلها، از عطر وجود تو سرشار می گردند

ای امید جهان!

ای آخرین آرزوی انسان!

ای صاحب زمان!

بیا که فصل شگرف «انتظار» را جز دستان «ظهور» تو ورق نخواهد زد

«ای صاحب الزّمان به ظهورت شتاب کن

دنیا ز دست رفت تو پا در رکاب کن»

£

۶

وقتی آفتاب صبحگاه، نگاه گرم و مهربانش را عادلانه تقسیم می کند

و روشنایی پاکش را صمیمانه با ما در میان می گذارد

تو را به یاد می آوریم

ای آفتاب امامت و معرفت!

ای نجات بخش آدمیان از گرداب ضلالت!

تو را به یاد می آوریم و بهاری را که با آمدن تو بر پا می شود!

ای همزاد سپیده ناب

و ای هم نفس آفتاب!

سر از افق غیبت برآر تا شکوفه زرّین بامداد ظهورت شور و شعف بیافریند و دولت مهدوی ات یادآور عهد محمّدی باشد.

ای ولیّ اعظم حق!

ای مظهر کمال مطلق!

بپذیر که دل را از محبتت سرشار کنیم

و با تولّای تو در بارگاه حق کسب اعتبار نماییم.

بپذیر که هر صبح و شام با زمزمه ای عاشقانه به پیشگاه تو ابراز ارادت کنیم

و با واژه هایی آسمانی، روزان و شبانمان را سرشار از معنویت سازیم

«اللهم عجّل فی فرج مولانا صاحب الزّمان»

«همای بخت من آن لحظه بال بگشاید

که در حریم وصالت دمی بیاساید

عجب فراق تو عشاق را پریشان کرد

بشیر کی خبر آردکه یار می آید؟»

£

۷

هر صبحگاه، نشان از خورشید دل افروز جمال مهدی (عج) دارد

و مصحف زرّین خاور هر بامداد با سر انگشت کرامت او ورق می خورد

صبحدم، مهربانی را از نگاه او می آموزد

و گل، را یحه لبخند را از تبسّمش فرا می گیرد

او، بهانه ای برای بارش ابرها و جوشش چشمه هاست

و وجود مقدّسش برترین هدیه هاست

او، همه چیز ماست

«بکم فتح الله و بکم یختم وبکم ینزّل الغیث...»

£

ای امام نور!

ای سپهر بلند ولایت!

ای رحمت بی نهایت!

از آن روز که پرتو رویت از افق روزگار سر کشید و بارقه نگاهت را بر عالم و آدم افکند، زندگی، صفا یافت و دل به سوی محبّت شتافت

و آن که جام مهر و معرفتت را نوشید، از غیر تو روی برتافت.

ص:۱۱

«خدایا! از جانب ما و تمامی مردان و زنان مؤمن در خاوران و باختران زمین، در کوهها و دشتها و خشکی ها و دریاها،بر آن وجود نازنین درود فرست و چشمهایمان را به دیدار آن طلعت رشید و نیکوی حمید، روشن ساز و ظهورش را نزدیک فرما.»

«کیست یا رب این که هر دم می تراود این چنین

از نگاه دلفروزش روشنان آفتاب

این کرامت بس که می آرد نثار از روی مهر

هر سحر دست کریم زرفشان آفتاب»

£

۸

محبوب من!

هرگاه دلْ خسته ای را می بینم که با نیِ نایَش ترانه مهجوری و مشتاقی ات را می نوازد، از درد اشتیاقت می نالم و در سوز هجرانت می گدازم و بار دیگر آتش عشقت در نیستان وجودم شراره می اندازد آن سان که جز با آب دیدگان، فرو نتوانمش نشاند. اشک می ریزم و حسرت می خورم حسرت لحظه های خوب با تو بودن را؛

حسرت ندیدن زلالی جوشیده از چشمانت را؛

حسرت نشنیدن صدای گرم و مهربانت را.

مولای من!

مهدی جان! چگونه ثنایت را بشمرم و به مدح سزاوارت دست یابم و حال آن که در توصیف تو عاجزی ناتوانم

تو نور نیکانی و راهنمای خوبان.

تو حجّت پروردگار جبّاری که خدا با تو آغاز کرد و به تو ختم خواهد نمود.

سلام بر تو ای امام خوبی ها!

سلامی جاری در تمامی لحظه ها!

«سایه ات دارم به سر گر دورم از خورشید رویت

از تو مهجورم ولیکن خوش دلم با آرزویت

چون غبار آویزم از دامان باد صبحگاهی

آید و شاید مرا دامن کشان آرد به کویت»

£

۹

مهدی جان!

آن چشم کز غبار کوی تو سرمه کند، چشمه نور می شود.

و آن دل که از غم اشتیاق تو لبریز گردد، غرق سرور می شود.

بیگانه ای که مهر تو در دلش افتد، آشناست.

و گدایی که بر آستان تو ایستد، برتر از پادشاست.

خوشا به حال مسافر کویت که بدرقه راهش، دعای توست

و خوشا به اقبال آن دلشده ای که به زیر سایه همای توست

عاشق واقعی، جز «با محبوب بودن» را آرزو نمی کند و «به غیر او روی نمودن» را نمی خواهد

ص:۱۳

جز بر خاک آستان دوست، سر نمی ساید و جز در هوای وصالش بال و پر نمی گشاید

جز غزل اشتیاق، شعری نمی سراید و از درد عشقش درمان نمی خواهد

خدایا!

توفیق عاشقی آن سرو خرامان و انتظار آن بهار گل افشان را عنایتمان کن؛

بهاری که سرانجام در پی زمستان سرد انتظار فرا خواهد رسید.

«شبی با نسیم سخر خواهد آمد

گل از پرده روزی به در خواهد آمد

گل باغ نرگس به بستان زهرا

چو نور حَسَن جلوه گر خواهد آمد

چو بوی گل سرخ صبح شکفتن

شکوفا به باغ نظر خواهد آمد

چو جان مصوّر چو عدل مجسّم

به دفع ستم از سفر خواهد آمد

به سر منزل عشق، آن موج رحمت

ز دریای خون و خطر خواهد آمد

چراغ هدایت، فروغ ولایت

ز ره مهدی منتظر خواهد آمد»

£

۱۰

همه تو را می شناسند

و در دل با تو زمزمه ای مستانه دارند؛ هر یک با زبانی

تو آشنای نور و سبزی و جاودانگی هستی

در روشنی، خورشید از تو وام دارد

و باران از تو طراوت و تکرار را

تو، هم ریشه بارانی

هم خانه فجر ایمان

همدم سپیده و قران

تو، می آیی و کودکان سبز زمین را در آغوش می کشی تا بیش از این در انتظار دستان نوازشگر تو نمانند.

تو، می آیی و مردمان را تا رسیدن به قلّه های روشن جاودانی همراهی می کنی.

تو، می آیی و انتظار سبزهای کوچک به پایان می رسد؛ انتظار همه

آخر، همه تو را می شناسند

و از آن زمان که از نظاره چشمانت محرومند، چیزی جز بیقراری انتظارت، آرامشان نمی کند.

ای تو هدیه زمان!

ای تو ثروت زمین!

ای بهار آخرین!

ظهور کن.

«هزار خرمن گل در رهش ز بوسه بچینم

اگر ز پرده در آید نگار پرده نشینم.

تو آفتابی و من ذرّه وار جذب جمالت

تو نور چرخ جلالیّ و من غبار زمینم

هه ولای تو هستم همه ز جام تو مستم

هزار شکر خدا را که آفریده چنینم»

£

۱۱

امام من!

ای بهار موعود!

اگر نبود که آینده جهان، چشم انداز دوران با تو زیستن است، هیچگاه آرزوی تا دیر و دور زیستن نمی کردم

و اگر نبود که خورشید فروزان جمالت روزی سر از افق ایام بر خواهد داشت، هیچ گلی تمنّای شکفتن

و هیچ گیاهی آرزوی رویش نمی کرد.

مهدی جان! در فراق تو جز ناله هم نفسی ندارم

و دور از مهر دل افروزت فریادرسی ندارم

نقاب غیبت از رخ برافکن که جز دیدار جمال نرگست هوسی ندارم

مولای من! شکوه رنج ایام را با که بگویم؟ و غمنامه «لحظه های بی تو بودن» را چگونه بسرایم؟

هرگاه غمت را از دل بر زبان می آورم، لبهایم می سوزد؛ غرور چشمانم خود را می بازد و اشک گرمی، گونه ام را می نوازد و سرانجام ترنّم موسیقای نامت در ذرّه ذرّه وجودم ریشه می دواند و به زبان حال می آید که:

«ای تک سوار دشت عزّت ای اَبَر مرد!

روزی قدم بر چشم ما بگذار و برگرد»

£

۱۲

ای امید زمان

هر بامداد که مرغ زرین بال صبح، از آشیان آفتاب، چشم می گشاید

و گستره زمین را به زیر بالهای زرنشان خود می نشاند،

دوباره امید در من جان می گیرد

و شوق دیدار خورشید بی بدیل تو سراسر وجودم را تسخیر می کند

باز لب به ثنای تو می گشایم و نغمه های اشتیاق را زمزمه می کنم

و دسته ای از گلهای صلوات و تحیّات را تقدیمت می دارم

و با زبان حال می گویم:

«آ فتاب ای آفتاب ای آفتاب

از نگاه بندگانت رخ متاب»

ای امام عصر!

دوستداران تو در هر پگاه، پروردگار عظیم و کریم را به عرش و فرش سوگند می دهند که زیباترین سلامها و خالصانه ترین درودهایشان را به پیشگاهت هدیه کند، نامشان را در زمره یارانت قرار دهد و بر پیمان عاشقی استوارشان بدارد تا آن لحظه که جان در بدن دارند!

£

۱۳

«بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز

بنشینم و از عشق، سرودی بسرایم

آن گاه، به صد شوق، چو مرغان سبکبال

پر گیرم از این بام و به سوی تو بیایم»

£

مولای من

عاشقان تو هر صبحدم به دروازه خورشیده می روند تا با خورشید بنشینند و با او بدرخشند و هر جا گلی شکفته و خندان می بینند، به یاد تو گلواژه «سلام بر مهدی» بر لبهایشان می شکفد و اشک اشتیاق از چشمه سار دیدگانشان جاری می شود.

سلام بر تو ای عصاره خوبیها و چکیده روشنی ها!

سلام بر تو ای امام عصر!

£

«ما آتش افتاده به نیزار ملالیم

ما عاشق نوریم و سروریم و صفاییم

بگذار که سرمست و غزلخوان من و خورشید

بالی بگشاییم و به سوی تو بیاییم!»

£

۱۴

مهدی جان!

ص:۱۸

وقتی چشم انتظاری ها و دلتنگی ها به اوج می رسد، عاشقان تو به «جمکران» روی می آورند تا در آنجا از تو نشانی بیابند و دلهای تنگشان را به نماز و نیایشی، وسعت بخشند

و برای فرجت دعا کنند و می دانند که تو نیز همراه با آنها برای فرجت دعا می کنی و برای آنها نیز!

آنها به جمکران می روند؛ ساعتها زیر لب با تو حرف می زنند

و برایت از درد غربت و تنهایی شیعه در طول تاریخ می گویند

و تو صبورانه گوش می کنی

از غمشان غمگین می شوی و شادیشان شادت می کند

بزرگوارانه برایشان دعا می کنی

و آنها تو را نمی بینند و فقط عطر حضورت را حس می کنند

و این، امیدشان را قوّت می بخشد، تا باز هم انتظار تو را بکشند!

£

«او روشنی و گرمی بازار وجود است

در سینه من نیز دلی گرمتر از اوست

او یک سر آسوده به بالین ننهادست

من نیز به سر می روم اندر طلب دوست»

£

۱۵

«سحر که نسترن سرخ باغ همسایه

فرستد از لب ایوان به آفتاب درود،

و آبشار غزلهای شاد گنجشکان

ز اوج سبز درختان به کوچه می ریزد،

و خانه از نَفَس گرم یاس، لبریز است،

من از سرودن یک شعر تازه می آیم

که ذرّه ذرّه وجودم در آن ترانه تلخ

به های های غریبانه اشک ریخته اند...»

£

ای امام نور!

ای مقتدای آفتاب!

در این روزگار ملال انگیز،

کجاست دستان پر مهرت که اشک غربت را از گونه های انسانیت پاک کند؟

و سپیدی را به سرنوشت سیاه بشر هدیه نماید

کجایی تا در دشت بی کرانه صبح، پاسخگوی آمال و آلام شب زدگان باشی؟

کجایی تا محرومان و بی پناهان را در آغوش عدالت و اکرامت بفشاری؟

دست پدرانه ات را بر سر یتیمان امت محمد (ص) بگذاری

و بار تنهایی و بی پناهی را از دوششان برداری

بیا که آفتاب و آبشاران

خانه ها و درختان

و فطرت پاک انسان

همه از انتظار لبریزند!

٤

ص:٢٠

«باز ز خود بی خبرم کرده ای

از همه سرگشته ترم کرده ای

هم نفس مرغ نواسنج صبح

همدم آه سحرم کرده ای»

£

دوباره فجر دمید

و صبحی تازه رسید

تا غوطه ور و دربدر در دریای عشق و انتظار دست و پا بزنم

ای دوست!

از آن لحظه که دل به مهر تو داده ام، در دایره عشقت سرگردانم

و از آن هنگام که درد محبت تو را به جان خریده ام، بیماری بی درمانم

و اینک که در گرداب فراقت، گرفتار و حیرانم

به نگاهی مرا دریاب که بیش از این، صبر، نتوانم

£

«ای دوست به یک نگاه، ما را بنواز

و ز لطف عمیمِ خود گدا را بنواز

در راه وصال تو ز پا افتادم

این عاشق افتاده ز پا را بنواز»

£

۱۷

مهدی جان!

می گویند: «غم خواهانی ندارد» اما غم اشتیاق تو را خواهنده بسیار است!

می گویند: «آب و آتش با هم میانه ای ندارند» اما سالهاست که آب دیده و آتش سینه ام، در دلتنگی های دوری ات یکجا ظهور می کنند؛ با هم می سازند و مرا می گذازند!

£

می گویند: «گریه بسیار، تاریکی می آورد» اما من بعینه دریافته ام که چراغ بصیرتم، روشن از اشکهای عاشقانه ای است که با نام و یاد تو از چشمانم جاری می شود!

£

می گویند: «دل به هوس سپردن، سرانجامی ندارد» اما من ایمان دارم آنان که هوس لقایت را در سر می پرورانند و مرغ دلشان در هوای وصالت پرواز می کند، خوشبخت ترین مردمانند!

«طوبی لَهُم و حُسنُ مَآب»!

£

می گویند: «اسیران، همیشه در انتظار آزادی اند» اما من خوب می دانم که اسیران عشق تو هیچگاه به آزادی نمی اندیشند و جدایی از بند محبتت را پوچی و تباهی می دانند و جز مهر تو نمی خواهند.

£

«ما نپوییم به جز راه تو راه دگری

یا نجوییم به غیر از تو پناه دگری

ص:۲۲

شکرلله که به جز پرتو مهر تو نتافت

بر سپهر دل ما پرتو ماه دگری»

£

۱۸

«ای خوش آن بنده که مانند تو مولا دارد

گر به پایت بفشاند سر و جان جا دارد

بهره از زندگی و عمر کجا خواهند برد؟!

آن که با غیر تو دائم سر سودا دارد»

£

ای برگزیده زمانها!

ای امام عصر!

نوای دلنشینت،از نغمه داودی دلنوازتر است

و نیایشت از مناجات آدم پرگدازتر است

دستت ید بیضاست و سینه ات سینه موساست

و صبر و پایداری ات، استقامت خلیل الله است

تو، امام مسیحایی هر چند که در زمان به تأخیر از عیسایی!

روی دلجویت، گلچهره احمد است و اخلاق نیکویت، خُلق محمّد است

تو، سلاله پیامبرانی!

تو، عصاره معصومانی!

تو، چکیده همه خوبانی!

٤

ای آخرین یادگار نبوت!

ص:۲۳

ای ابر هدایت و رحمت!

ببار که خاک عطشناک زمین در هر نفس تو را فریاد می کند

ببار زلال محبّت را

عدالت را

انسانیت را

ببار و بیش از این خاک تشنه را در انتظار مگذار!

£

۱۹

مولای من!

کوله باری از همّت و رفیقی چون توفیق می خواهم تا هیچگاه از پیمودن راه انتظار تو دلسرد نگردم

£

چشمی اشکبار و دلی امیدوار می خواهم تا همچنان که محرم انتظار توام و گرد کعبه عشقت طواف می کنم، فقط به میقات دیدارت بیندیشم!

£

مهری پاینده و دستی خواهنده می خواهم تا از گدایی بر آستانت شرم نکنم و در نشیب و فرازهای سخت انتظار، جز عنایت و امدادت را نخواهم

«منم لب تشنه دیدار روی ماه تو، لطفی!

که تا لبریز گردد از شراب وصل تو جانم

به کام هیچ شهد و شکری شیرین نمی آید

ولی نام تو را چون می برم شیرین شود کامم»

£

خدایا! ما را از دوستداران حقیقی امام عصر –ارواحناله الفداء– قرار ده و یاریمان کن تا در عصر دشوار انتظار، بر این اعتقاد ثابت قدم بمانیم و از هیچ کوششی در راه خوشنودی آن عزیز مصر وجود، فروگذار نباشیم.

£

«ای دوست مرا به خویشتن وامگذار

با این همه انتظار تنها مگذار

در ساحل دریای وصالم، تشنه

لب تشنه مرا کنار دریا مگذار!»

£

۲۰

آنان که در باغ عمر، دیده بر جمال نرگس می گشایند،

جز برای دیدن رؤیای وصالش، دیده بر هم نمی گذارند

به گلی دیگر نمی نگرند

و جر لقای او را تمنّا نمی کنند

«نرگس روی تو از نرگس گلزار جداست

اگرش نرگس فتّانه بنامند رواست»

£

آنان که در تاریکی لحظه ها، چراغ آفرینش را درمی یابند

اهل بینش می گردند و دیده بصیرت را از فروغ این دیدار، روشن می دارند و تا عمر باقی است از این مشعل دل افروز دست برنمی دارند.

آری، این گونه اند آنان که «مهدی» را دریافته اند!

پس چگونه می توانیم از فراق چنین امامی ننالیم

و در هجرانش غزل سرخ انتظار را نسُراییم

و لحظه لحظه عمرمان را سرشار از یاد مقدّسش نسازیم؟!

خدایا! ما را شکرگزار نعمت ولایت بدار

و دل و جانمان را همواره از پرتو عنایتش روشن ساز

£

«گرچه یک عمر من از دلبر خود بی خبرم

لحظه ای نیست که یادش برود از نظرم

نه مرا قدرت پرواز سر کویش بود

داده او از کرم و لطف، چنین بال و پَرم»

£

۲۱

«عمری است نام نامی تو بر زبان ماست

تنها نه بر زبان که همی حرز جان ماست

هر لحظه ای که لب به سخن باز می شود

شکر خدا که ذکر تو صدر بیان ماست»

مولای من!

آیا می شود روزی دیدگانم را به روی طلعت بی مثالت بگشایم؟!

و کور سوی چشمانم، از پرتو جمالت فروغی جاودانه بگیرد؟!

آیا می شود روزی عاشقانه و رویاروی با تو به گفتگو بنشینم؟!

ص:۲۶

پرسشهایم را پاسخ دهی و ناگفته هایم را بشنوی؟!

آیا می شود عطر حضورت آنچنان مستم کند که سر از پا نشناسم؟

جز تو را نبینم؟ و جز برای تو نخواهم؟!

«ای آرزوی من زکجا باز جویمت

تا همچو نی نوازم و چون گل ببویمت

تا بنگری چه می کشم از دوری ات دمی

بگذار پا به دیده من تا بگویمت»

£

۲۲

ای یوسف فاطمه (س)!

روزی نیست که بی تو با دل خود نگویم که:

غم مخور، مهدی خواهد آمد و کلبه احزان یاران را گلستان خواهد کرد

غم مخور که هر چند خورشید جهان افروزش، در پس ابرهای غیبت، نهان گشته است، و دور گردون، چند صباحی را در فراقش طی کرده است،

اما روزگاری خواهد رسید که جهان، از آفتاب بی پرده جمالش نورافشان گردد و گرمای انفاسش، سرمای روزهای فراق را از جانهای اندوهناک و افسرده می زداید.

مهدی می آید و سرهای شوریده عشاق را سامان می بخشد.

بر فراقش صبر کن و همچنان امیدوار باش که شاید هر لحظه، لحظه دیدار باشد!

از خدا بخواه: اینک که ما را با فتنه های هجرانش آزموده

و درد و زجر ما را دیده

پس اجرمان دهد و ظلمت شبهای دوری اش را به مطلع الفجر حضورش پایان بخشد.

«مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

خاک کوی تو شوم از دو جهان برخیزم

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم»

£

۲۳

«دریچه ای ز بهشتش به روی بگشایی

که بامداد پگاهش تو روی بنمایی

جهان، شب است و تو خورشید عالم آرایی

صباح، مقبل آن کز درش تو باز آیی»

چه لذت بخش است نسیم سحری، آن گاه که از کوی یار می آید!

و نکهت آن دیار می آرد!

تا اندوه دل بزداید و مژده دیدار بیارد!

مهدی جان!

عاشقان تو هر صبحدم از لطف نسیم تو مشام جان را معطر می کنند

و از نفحات نفست بهره مند می گردند

روز را با تو آغاز می کنند و آهنگ شبانگاهی شان نیز ترنّم نام زیبای توست

آنان، دیری است که تو را می خوانند و در انتظار پاسخ گرمت، سر بر آستان محبتت می سایند

ای محبوب دلهای مشتاق!

دوستدارانت را بپذیر

و در جاده های سرد انتظار، دستشان را به گرمی بگیر!

£

«هر آن که با تو وصالش دمی میسّر شد

میسرش نشود بعد از این شکیبایی

گذشت بر من از آسیب عشقت آنچه گذشت

هنوز منتظرم تا چه حکم فرمایی؟

دو روزه باقی عمرم فدای جان تو باد

اگر بکاهی و بر عمر خود بیفزایی»

£

۲۴

«مپرس از من و بنگر که حال دل چون است

به زخم های دلم کز ستاره افزون است

چگونه راز دل خسته را نهان دارم

درون پرده که رازم ز پرده بیرون است»

ای یادگار عترت!

ص:۲۹

ای سحاب رحمت!

ای مهدی آل محمد (ص)!

انسان، در کویر قحطی عشق حقیقی، رو به مرگ افتاده است، چرا نمی باری؟

لبهای ترک خورده بیابان انسانیت در لحظه لحظه زمان، تو را فریاد می کند؛

چرا نمی آیی؟

ای پاکتر از آب!

و ای برتر از آفتاب!

چگونه انتظار تو را از سر بیرون کنیم که مشارق و مغارب زمین در جستجوی تو مانده اند؟!

و کائنات در حسرت تو سوخته اند؟!

چگونه تو را نخوانیم که نسیم و جویبار تو را می خوانند و با یاد دل انگیز تو خویش را زنده می دارند؟

مهدی جان!

شرمسارم از این که در هوای تو نفس می کشم اما اعمالم در خور پیروان تو نیست!

شرمسارم از این که زمرمه شوق و انتظار سر می دهم، اما حقیقت انتظار و اشتیاق را در نیافته ام! که منتظران و مشتاقان راستینت هرگز گرد گناه نمی گردند.

ای امام منتظر!

من اگرچه خزان زده گناه و عصیانم اما امید به فصل بهاری تو دوخته ام تا بیایی و من هم دوباره سبز شوم

بیا ای بهار جاودان!

ای صاحب الزمان!

£

۲۵

«چه عیش آن را که سودایی ندارد

سر شوریده در پایی ندارد

برون باید فکند از سینه آن دل

که در سر شور و غوغایی ندارد»

در کوچه های تنهایی ام، رهگذاری جز اشک قدم نمی گذارد

تمام ستاره ها از آسمان غربت من پرکشیده اند

فقط، پرنده امید من است که با پروبالی قفس انتظارم را در هم می شکند

و شوق دیدار توست که دوباره این جان شکسته را پیوند می زند

£

امروز هم وقتی سپیده دم شکفت و انسانها با کوله باری از دلهای غمناک، جاده های خواب را پشت سرگذاشتند و رویش روزی تازه را دیدند،

دوباره زیر لب زمزمه کردند: «ای وای اگر امروز هم در غم نبودنش سپری شود!

ای وای اگر امروز هم، تکرار روزهای پاییزی «بی او بودن» باشد!

کاش بیابد او که برای دیدنش، انتظار از حد برون شده است!»

ای محبوب دلهای مشتاق!

ای مولای من!

آنان که درد تنهایی شیعه را حس می کنند و فراق تو دلهایشان را سخت می آزارد، کم نیستند!

و آنـان که دست به دعـا برمی دارنـد و برای فرجت دعـا می کننـد و با تو پیمان می بندنـد که همیشه یار و یاورت باشـند، چه بسیارند!

و آنان که در ضمیر ناخودآگاهشان تو را می خوانند و بی آنکه خود بدانند، راه انتظار تو را طی می کنند، فراوانند.

دعا کن تا دعایشان مستجاب شود و پیمان دوستی شان با تو استوار بماند!

£

۲۶

سلام بر مهدی!

سلام بر او که امامت، در راستای نامش تفسیر می شود

و ولایت، با عشقش، تعبیر می گردد!

سلام مهدی! آن هنگام که به پا می خیزد و می نشیند؛ می خواند و بیان می دارد؛ قنوت می گیرد و نماز می گزارد.

و در پیشگاه پروردگارش، رکوع و سجود به جای می آرد.

ای پیشوای آرزومندان!

ای منتهای حاجات حاجتمندان!

ص:۳۲

سلام بر تو با بهترین و کاملترین سلام!

£

مولای من

روزهایمان، یکی پس از دیگری سپری می شود

و ما همچنان در دل تنگی های خویش ره می سپریم

و هر جا روزنه امیدی می بینیم، می نالیم و تو را عاشقانه می خوانیم

و همچنان در انتظار صدای دلنشین تو می مانیم

تا گوشمان را بنوازد

و قلبمان را آکنده از شادی سازد

«رو کرده ام به سوی تو ای قبله امید

نومیدی از تو هیچ پناهنده ای ندید

هادی تویی و منحصراً راه، راه توست

تنها از این طریق به حق می توان رسید»

خدایا! در تمام لحظه ها، ما را با نوای دلنشین زیاراتش همنوا کن

و دلهایمان را با ذکر سلام و درود بر وجود مقدسش نورانی ساز

£

۲۷

«نرگس، نگران گلعذار گل سرخ

آلاله همیشه داغدار گل سرخ

صد قافله سینه سرخ، پرپر زده است

بر بام سحر به انتظار گل سرخ»

مهدی جان!

دیری است که زندانی قفس هجر توییم

و با آرزوی پرواز در بیکران وصالت می سوزیم و می گذاریم

باشدکه ما هم در زمره شیعیان راستین و محبان صادقت باشیم

در زمره آنان که شمع انتظار را در خانه های تاریخ دل، روشن می کنند

و به امید فروزش چراغ حضورت زمزمه دعا سرمی دهند

و هر صبح و شام تو را با واژه هایی آسمانی زیارت می کنند

و با تو پیمان پایداری می بندند.

£

۲۸

«دل دائماً وصال تو را آرزو کند

هر لحظه عاشقانه تو را جستجو کند

این بینوا ز صحبت اغیار خسته است

آیا شود که با تو دمی گفتگو کند؟»

مولای من!

ای پاکتر از نسیم!

و ای صادق تر از صبح!

وقتی سحر از گلخند نگاهت می شکوفد

آفتاب به عشق چشمانت سر از افق برمی دارد

و به یمن جمالت نور می افشاند،

تو را فریاد می کنیم و از دیده سرشک حسرت می باریم

ص:۳۴

و در انتظار صدای گرم اجابتت زمزمه «عهد» سرمی دهیم

«اللهم ربّ النور العظیم...»

تا کی بنالیم و سوز فراق را در خاکستر دلهایمان پنهان کنیم؟!

که این سوختگان جز با وصال دوست تسلّایی ندارند

ای موعود جهانی!

ای آخرین یادگار انسانی!

به آمدن شتاب کن

به آمدن شتاب کن!

£

۲۹

ای عصاره همه خوبیها!

ای بعثت دوباره مکه و منا!

ای یادگار مدینه زهرا!

بیا که دسته دسته غزلهایمان در انتظار تو پژمردند

و بال در بال پرستوهایمان در زندان هجرانت فِسُردند

و تنها، گلاب اشک است که غبار دلتنگی های فراق را اندکی از دلهایمان می شوید

«تو در اعماق دلها جاگرفتی

نه جا در دل که دل از ما گرفتی

مرا در ساحل عشقت کشاندی

ولی از چشم من دریا گرفتی»

مهدی جان!

چه قدر خوشبختیم که از ابتدای بودنمان در سایه لطف عمیم تو زیسته ام!

و کام تشنه خود را با جرعه ای از شربت عشق تو تر کرده ایم!

چگونه شکرگزار خدا باشیم که در امواج حوادث روزگار، پشتیبانی چون تو داشته ایم که دعایش بلاـگردان فتنه های آخرالزمان است؟!

مهدی جان!

وقتی به تو می اندیشم و در فراق تو زیارت روحانی «آل یس» را زمزمه می کنیم، این خواهش، در دلهای بی رمقمان دوباره گل می کند

که «کاش زودتر بیایی»!

£

«ما دل به کسی جز به تو دلبر ندهیم

در راه کسی به غیر تو سرندهیم

یک گوشه آن نرگس جادوی تو را

هرگز به بهشت و حوض کوثر ندهیم»

£

۳۰

«در دل تنگم خموشی می کند انبار حرف

محرمی که تا بگویم اندک از بسیار حرف

محرمی خواهم که دریابد به حدس صایبش

از لب خاموش من بی منت اظهار حرف»

ص:۳۶

چگونه حرفی از اندوه دل بر زبان آرم که جز خون، از دلم نمی تراود

و موسیقای کلامم جز آتش ندارد و حقیقت آتش دل را جز سوخته جان نمی فهمد؟!

آن گونه که لذت آب گوارا را جز تشنه در نمی یابد؟!

£

کجاست آن که عشق او اصل بندگی است و محبتش آب زندگی؟

کجاست آن که دلها عرصه جولان اوست و تن، زخمی چوگان او؟

کجاست مولایی که غمش مایه شادی است و بندگی اش عین آزادی؟

مولای من!

ای آرمان مجسم!

ای بهار سبز عدالت!

هر چند در فراق تو برگهای زرد و پریشان به خاک می افتند

و زیر پای لحظه های انتظارت خرد می شوند

اما آن گاه که در دل خاک جای می گیرند،

با بارش باران حضورت به شوق با تو بودن، آماده رویشی دوباره می شوند

«تا به کی حسرت برم بر کشتگان زار عشق

هر چه بادا باد گریان می روم بر دار عشق

ای که می پرسی که یارت کیست یار کیستی؟

یار من عشق است و من هم نیستم جز یار عشق»

£

۳۱

«صبا به لطف بگو ختم آل طه را

که فرقت تو به زاری بسوخت دلها را

قرار خاطر ما هم تو می توانی شد

که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را»

مهدی جان!

دیرگاهی است که در دریای پرتلاطم روزگار در کشتی انتظار تو نشسته ایم،

بادبان صبر برافراشته ایم و به امید رسیدن به ساحل ظهورت لحظه ها را شماره می کنیم

و هرگاه بیمناک از آن می شویم که طوفان سخت روزهای هجرانت، بادبان صبرمان را در هم بپیچد و امواج روزمرّگی ها مارا در کام خویش فرو برد، طنین کلام دل آرام تو حزن و انده را از دلهایمان می زداید که فرموده ای:

«ما از رسیدگی به شما و سرپرستی تان کوتاهی و اهمال نکرده ایم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم واگر جز این بود، دشواریها و مصیبتها بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را نابود می کردند... اینک تقوای الهی پیشه کنید و یاریمان دهید تا با کمک شما از فتنه هایی که به شما روی آورده، نجاتتان بخشیم»

«بیا بیا که حضور تو مرده زنده کند

زآسمان به زمین آورد مسیحا را

نهد به پای تو سر «فیض» و جان کند تسلیم

گذشت قطره ز هستی چو دید دریا را»

£

۳۲

او خواهد آمد تا بارش ابر کرامتش، خاک تشنه دلها را سیراب کند

او خواهد آمد تا دست خار و خس گمراهی را از باغ اندیشه ها کوتاه کند

او خواهد آمد تا گلهای قسط و عدالت، از هرم نفسش بشکفند

او خواهد آمد تا زمام حرکت تاریخ را در دست بگیرد

و رسالت آسمانی اش را تحقق بخشد.

و در یک کلام، او می آید تا سرنوشت بشر را تغییر دهد

و هستی، دسته گلی از سلام و صلوات را نثارش می کند:

سلام بر او که وجودش خورشیدی نورانی است

علومش روشنگر راه است

و کلامش چراغ راه سالکان الی الله است

سلام بر او که بقیه الله است؛ بقیه الله فی الارضین

امام زمان و معصوم آسمان و زمین

و آن روز که ظهور می کند تمام کائنات زمزمه می کنند:

«وَاْشرَقَتِ الاَرضُ بِنُور رَبّها»

£

۳۳

مولای من!

آنان که در حِصنِ حَصینِ عشق تو جای می گیرند، از فتنه های هزار رنگ ایام در امان می مانند.

و آنان که بذر تو را در خاک دل نهان می دارند، کویر سینه را به گلستان بدل می نمایند.

آنان که صبح و شامشان را با نام و یاد دل نشینت همراه می کنند، تمام لحظه های عمر خود را نورباران می سازند.

و آنان که ذرّه بی مقدار وجودشان را در برابر پرتو نگاهت می نهند،خویش را برتر از ماه و آفتاب!

ای خیر محض و ای نور ناب!

ای گویای بهترین کتاب!

«نام تو هر مشکلی را سهل و آسان می کند

یاد تو دل را نظیر ماه تابان می کند

ناتوان مورم، که عمری بر سر راه توام

تا چه با این مور، الطاف سلیمان می کند»

£

۳۴

«ای غم عشق تو هم آغوش جان

بار هجرت تا به کی بر دوش جان

جلوه کن بر طور دل، دل را ببر

آتشی بفرست و حاصل را ببر

کم به این دلدادگانت ناز کن

چشمشان را بر جمالت باز کن»

ای محبوب من! روحی فداك!

ص:۴۰

و ای امید من! من لی سواک؟

از آن زمان که بوده ام، از ذکر نام تو خرسندم

و از آن هنگام که خود را شناخته ام، از عشق روی تو سربلندم

در غم فراقت رهایم مکن که بس دردمندم

مولای من!

مهدی جان!

دیری است که صبح را در فضای «عهد» تو روشن می کنیم

تا در لحظه هایی که بودنش را مدیون توست و در هوایی که از شمیم بهشتی تو سرشار است، زندگی را دنبال کنیم

ای خوبترین!

با تو عهد می بندیم که بر پیمان خویش استوار بمانیم

با تو عهد می بندیم که چشم به راه فردا بنشینیم تا از محضر روشنت، گل نور بچینیم!

«بیا ای سفر کرده، سوی دیار

که جانها به لب آمداز انتظار»

£

۳۵

«ای خوش آن صبحی که چشمم بر جمالت واشود

یا شب قدری که در کوی توام مأوا شود

گر در آتش بایدم رفتن در این ره می روم

تا چو ابراهیم، آن آتش گلستانها شود»

ای آخرین بازمانده اعصار نبوت!

ای احیاگر اسلام و شریعت!

هر چند که لاله زار عمرمان در پاییز هجرانت، پژمرده است،

امام همچنان در انتظار روزهای وصالت امیدواریم و بیقرار

تا دوباره عمر از سر گیریم و اشک شوق بر دامن باریم

کاش زنده باشیم و ببینیم بهاری را که از آمدن تو بر پا می شود!

و چلچله های شادی را که در هر کوی و برزن بر درختهای خانه ها سرود ظهورت را می خوانند و نوید قدومت را می دهند!

کاش درک کنیم زمانی را سایه عدل و امانت، ظلم و تباهی را از جهان بر می گیرد و دنیا، حکومت حقیقی اسلام را می بیند!

ای مهدی فاطمه!

ای مولای شیفتگان!

ما در عصر پر آشوب فتنه ها و در دوران پر تزلزل حوادث، دست به ریسمان محکم ولایت تو داریم و امید شفاعتت را در دل می پرورانیم، باشد که از دوزخ فراق، به بهشت وصال رهنمونمان سازی!

«روز مرگم، نفسی وعده دیدار بده

وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

گر بمیرم من از این درد و به وصلش نرسم

بر سر رهگذرش خاک من ای باد ببر»

£

کیست که او را نمی شناسد؟ او از خاندان کرامت و احسان است.

کیست که از او نشان می خواهد؟ او از منبع نبوت و ایمان است.

ریشه های جوانمردی و مروّت از خاک طینت او پای می گیرد و درخت فضیلتها را باور می کند.

او عصاره پیامبران و بازمانده رسولان است.

او در دریای موّاج زندگی، کشتی نجات انسان است.

او، آن بزرگمردی است که در روزگار حضورش، آیین محمّدی جانی تازه می گیرد و درهای فروبسته دانش بشری، به یُمن مقدمش گشوده می گردد.

او، آن چشمه ساز صافی ایمان است که با زلال کلامش، جهان تشنه را سیراب می نماید و با صیقل لطف و نگاهش، زنگار از آینه عقل و ایمان می زداید.

او صاحب العصر و الزّمان است.

او مهدی فاطمه، یگانه دوران است.

«خدا را شکر، جانانم تویی تو

صفا بخش دل و جانم تویی تو

فدای نرگس مستت که ناظر

بر احوال پریشانم تویی تو»

£

ص:۴۳

۳۷

تو را می شناسم...

تو از ماورای زمانی

تو از قلب سرخ زمینی

تو از چشمه ای، آبشاری

تو پاک و زلالیّ و تو بهترینی

تو را می شناسم...

تو لبریز از بوی باران

و آکنده از عطر یاس و اَقاقی

عجب اشتباهی!

که یاس و اَقاقی ز عطر تو آکنده هستند

و نرگس، ز چشم تو سرمست

گل سرخ هم جلوه روی ماهت

£

تو را می شناسم...

تو روحِ بهشتی

که جنّت، ز یمن تو سرشار و سرسبز و سرزنده است

و کوثر، ز فیض تو پاینده است

تو آن سدرهُ المنتهایی

تو عشق و امیدی و شور و صفایی

تو را می شناسم...

تو از نسل آیینه هایی

ص:۴۴

تو فرزند نوری

تو درقلب غمگین دنیا، سروری

تو میراث پیغمبرانی

درود و سلامی

نماز و قیامی

£

تو را می شناسم...

تو همراز فصل بهاری

تو آن سلسلیبی و عینُ الحیاتی

که خضر زمان، زندگی از تو دارد

زمین هم نفس می کشد چون تو هستی

و ما، وامدار عشق تو هستیم

تو را می شناسم...

£

۳۸

ای صبای جان افزا!

ای نسیم رحمت بی انتها!

ای روح آرامش دریا!

ای کعبه اهل ولا!

و ای یوسف زهرا!

باشد که بیایی و دلمان از غمهای پنهان راز بگشاید

و نگاهمان سر بر آستان چشمانت بساید

باشد که بیایی و رویش شقایق های سرخ ایمان رادر جای جای این خاک مرده بشارت دهی

و طراوت باران حضورت، سبزِ سبزمان کند

ای دریای بزرگواری و احسان!

روزهای خاکستری ما در انتظار آرامش آبی توست

بیش از این در انتظارمان مدار

و قدم بر چشمان اشکبارمان بگذار.

£

«بیا وگرنه در این انتظار خواهم مرد

اگر که بی تو بیاید بهار خواهم مرد

تمام زندگی من در این امید گذشت

که در رکابِ تو با افتخار خواهم مرد»

£

۳۹

ای روح سبز محراب! که عبادت از تو رنگ می یابد

ای زلال آبی آب! که اقیانوس از تو صفا می خواهد

و ای اشراق طلایی آفتاب! که خورشید در پناه تو می آرامد

چه قدر منتظر باشیم تا دستهای سایه گسترت را سایبان بشریت کنی!

و لطف و رحمتت را نثار انسانیت سازی؟!

ص:۴۶

چه قدر انتظار بکشیم تا شکوفه های عشق و ایمان از نسیم نفست بشکفند!

و درختان علم و دانش از شمیم سخنت بارور شوند؟!

تا کی صبر کنیم که چشمه های کوثرت را در صحرای تفتیده روزگار جاری کنی و هوای زندگی را با بوی خوش ولایت آل محمد علیهم السلام عطرآگین سازی؟!

مولای من!

ای میراث دار خطّ ولا!

صبر هم از این همه شکیبایی به شِکوه آمده است

چرا نمی آیی؟!

«همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی

چه شود تو را که من هم برسم به آرزویی؟»

£

۴۰

می شکوفد به گلزار عشقت

غنچه های طلب، دسته دسته

آتش شوق وصلت دمادم

می زند شعله بر قلب خسته

£

عاشق و منتظر مانده بر در

دیده بی فروغم ز هجران

کی شود انتظارت سرآید؟

عطر نرگس، نوازد دل و جان

£

گر بمیرم در این عصر غیبت

مرده ام از جفای فراقت

زیر خاکستر مدفن من

شعله دارد غم اشتیاقت...

£

«لاله»

ص:۴۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹